

شرحی بر زندگانی مورّخ و اثری گمنام از دوران شاه صفی

دکتر محسن بهرام نژاد*

چکیده

تاریخ شاه صفی تألیف ابوالمفاخر بن فضل‌الله الحسینی سوانح نگار تفرشی، تاریخنگار و سراینده دوره شاه عباس و شاه صفی اول، و دربردارنده تاریخ چهارده سال زمامداری شاه صفی از آغاز تا مرگ وی است. از زندگی مؤلف، اطلاعی در دست نیست. همین قدر معلوم است که وی برادر میرمحمد حسین تفرشی (از رجال دوره شاه عباس اول) و مدّتی نامعلوم شاگرد میرزا ابراهیم حسینی همدانی بوده است. *تال جامع علوم انسانی*

ابوالمفاخر در تاریخ خود بدون تغییر در منطق تاریخنگاری روزگار خود، در موازات سنت تاریخنگاری و تحت تأثیر اندیشه سیاسی - مذهبی زمان خود قرار داشته و با به کارگیری فراوان از مفاهیم کهن ایران همچون «فر» و «فره یزدانی» در توصیف ساختار سیاسی عهد شاه صفی، تفسیری قدسی و فرازمینی ارائه کرده است. در کنار نگاه دینی او به ساختار سیاسی صفویان، وجه دیگر قدرت زمامداران آن، که بر محور طریقت و ولایت صوفیانه قرار داشت، از نظرش دور

*. دکترای تاریخ و پژوهشگر عصر صفویه.

نمانده است.

تاریخ شاه صفی افزون بر ارائه آگاهیهای سودمند از اوضاع سیاسی و نظامی ایران در دوره حکومت شاه صفی، از لحاظ اشتغال بر اطلاعات پراکنده اجتماعی، شرح حال رجال دوره صفوی، آگاهیهای جغرافیایی درباره شهرها، قریه‌ها و موقعیت آنها و... نیز مهم است.

تاکنون سه نسخه خطی از این اثر، شناخته شده است: ۱. دستنویس شماره ۳۸۴ کتابخانه چستریپتی ۲. دستنویس محفوظ در افغانستان ۳. دستنویس شماره ۲۳۳۹ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

کلید واژه: تاریخ شاه صفی، ابوالمفاخر تفرشی، شاه صفی، تاریخ دوره صفوی.

امروزه در عرصه مطالعات تاریخی و در میان پژوهشگران ایرانی و خارجی، صفوی‌شناسی به عنوان یک گرایش مهم تحقیقاتی جایگاهی بس مهم یافته است. بی‌گمان این توجه درخور نگرش ناشی از تحولات مهم فرهنگی و تمدنی است که با طلوع اقبال خاندان صفوی در جامعه ایرانی روی داد و به معنای دقیق‌تر، این اتفاق، افق تاریخ جامعه ایرانی را دگرگون ساخت و در راستای نوسازی اندیشه ایران سیاسی و مذهبی فصل تازه‌ای برگشود، و با پیدایی، رشد و تکامل نهادهای ساختاری، «ایران زمین» هویتی انسجام یافته و متفاوت از گذشته به دست آورد. این رویداد شگرف تاریخی که اساس «تاریخ جدید ایران» را پی افکند، حداقل به دو دلیل بنیادی اهمیت بسزایی دارد: نخست، کثرت و گوناگونی حوادث تاریخی اعم از سیاسی، مذهبی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی؛ و دیگری به لحاظ تعدد منابع و آثار مختلف نوشتاری است؛ و به همین سبب میراث فرهنگی و تمدنی عصر صفوی که با آثار دیرپایی در حیات معنوی و مادی ایرانیان همراه شده، دلبستگی بسیاری از تکاپوگران و محققان تاریخ را برانگیخته، و تاکنون با تکیه بر منطق و روش‌شناسیهای متفاوت تاریخی بخشی از مقوله‌های متنوع آن میراث را مطالعه و بررسی نموده، و نظریات مشترک و گاه متضادی را عرضه داشته‌اند.

اما به رغم اینگونه تلاشهای درخور اعتنا و آثار علمی - تحقیقاتی ارزشمند آنان، صفوی‌شناسی هنوز در آغاز راه و فرایند پُر تحول خود قرار دارد، و باید از سوی پژوهشگران در انتظار تکاپوهای علمی بیشتری بود تا بتوان به بسیاری از پرسشهایی که در این عرصه وجود دارد، پاسخهایی دقیق و منطقی ارائه نمود، و پرده از ابهامات

و تاریکیهای آن کنار زد و سیمای نسبتاً واقع بینانه تری از آن دوران به تصویر کشید. در گام نخست، لازمه تحقق چنین هدف مهمی که بی گمان پژوهندگان آن با دشواریها و ناهمواریهای بسیاری مواجه خواهند بود، تلاش جدی در جهت شناسایی، گردآوری، طبقه بندی و آماده سازی علمی برای چاپ و انتشار آثار مکتوبی است که به صورتی پراکنده در مراکز علمی و کتابخانه‌های ایران و جهان و یا گنجینه‌های شخصی نگهداری می‌شوند. اگرچه در این عرصه، صفوی شناسان تاکنون تعداد قابل توجهی از متون و اسناد تاریخی همان دوره را پس از مقابله و تصحیح و گاه همراه با یادداشت‌هایی سودمند به زیور طبع آراسته‌اند، اما با توجه به کثرت متون نوشتاری این دوران، مانند وقایع نگاریها، متون و رسایل دینی، کلامی، فلسفی، فقهی، اخلاقی، سیاسی، نوشته‌های دیوانی، جغرافیایی، تراجم احوال، متون ادبی (نظم و نثر)، یادداشت‌های متفرقه (جنگها)، اسناد و مدارک دیوانی، وقایع نگاریهای هندی، ماوراءالنهری و عثمانی، سفرنامه‌های اروپاییان، اسناد و گزارشهای متعلق به شرکتهای بازرگانی غرب، باید اعتراف کرد که از این میان تنها بخش کم شماری از سرچشمه آگاهیهای عصر مورد اشاره، منتشر و در دسترس علاقمندان قرار گرفته است، و تردیدی وجود ندارد که راهیابی این رشته از مطالعات تاریخی به مراتب و دستاوردهای جدیدتر علمی مستلزم آن است که پژوهشگران به اصلاح و چاپ علمی آن مجموعه آثار توجه بیشتری داشته باشند.^۱

بنا به این عقیده، اثری که در ذیل معرفی می‌شود یکی از نمونه‌های مهم تاریخ نگاری زمان شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ ق / ۱۶۲۸ - ۱۶۴۲ م) است، و تا آنجا که نگارنده می‌داند در میان تاریخ پژوهان کمتر کسی را می‌شناسیم که با نام این کتاب و نویسنده آن آشنا و یا از آن استفاده کرده باشد. این کتاب که تاریخ شاه صفی نام دارد و متعلق به ابوالفباخر بن فضل الله الحسینی سوانح نگار تفرشی، مورخ و شاعر عصر شاه عباس و شاه صفی یکم است، شاید برای نخستین بار از طریق فهرست میناتورها و نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه چستریتی (Chester Beatty) در سال (۱۹۶۲ میلادی) به ایرانشناسان معرفی گردید.^۲ فهرست نویسان بعدی نیز همانند یوری برگل (Yu.E. Bregel) و احمد منزوی، عموماً اطلاعات خود را درباره آن نسخه از همان فهرست اقتباس کرده‌اند.^۳

جیورجی روتا (G.Rota) تاریخ پژوه ایتالیائی، در مقاله سودمندی با عنوان «سه منبع فارسی کمتر شناخته شده از سده هفدهم میلادی» در مجله مطالعات ایرانی (۱۹۹۸)

م) چاپ و منتشر نموده،^۴ به اختصار از کتاب تاریخ شاه صفی و نویسنده آن، ابوالمفاخر تفرشی یاد می‌کند. اما از آنجا که در نوشته تحقیقی وی، اثر مذکور و نویسنده آن محوریت ندارد، اشارات آمده در آن مقاله هیچگونه پرتوی بر شخصیت فکری، علمی و اجتماعی مؤلف، و همچنین اهمیت و محور مباحث کتاب وی نمی‌افکند.

نسخه‌های خطی کتاب

تاکنون از این اثر سه نسخه خطی شناخته شده است. قدیمی‌ترین نسخه با شماره ثبت (384) به کتابخانه چستربیتی در ایرلند تعلق دارد. مشخصات آن نسخه در فهرست نسخه‌های خطی آن مرکز چنین آمده است:

تاریخ دوران شاه صفی که در بین سالهای (۱۶۲۹ - ۱۶۴۲) سلطنت کرد، و در نهم محرم ۱۰۷۸ برابر با (اول جولای ۱۶۶۷) به وسیله ابوالمفاخر ابن فضل الله الحسینی تفرشی به انجام رسیده است. بدون تاریخ و مهر؛ ۱۳۶ برگ؛ اندازه هر صفحه $۱۴/۵ \times ۲۱/۵$ ؛ ۱۵ سطر؛ نوع خط: نستعلیق.^۵
آغاز کتاب: سبحان الله زهی رتبه بیضاء ساطعة ارجمند ابدیوند جلال پادشاه حقیقی و خهی مرتبه ازل لامعة...^۶

پایان کتاب: ... تمت الكتاب بعون الله تعالى نهم محرم الحرام، سنة (۱۰۷۸).
عبارت پایانی کتاب نشان می‌دهد که مؤلف اثر خود را در چه تاریخی به اتمام رسانیده است. اما با وجود این نشان، کتاب به خط مؤلف نیست، بلکه از آن کاتبی است که هویت او بر ما نامعلوم است، و با توجه به اغلاط املائی متعدد و افتادگیهای بسیار در کلمات، جملات و گاه صفحات کتاب چنین می‌نماید که کاتب گمنام چندان دقتی هم در کار خود نداشته است. افزون بر این، تاریخ کتابت اثر نیز به درستی مشخص نیست، اگرچه در فهرست خطی آن کتابخانه حدس زده شده است که احتمالاً کاتب، آن را در سال (۱۱۳۱ ه. ق / ۱۷۲۰ م) تحریر نموده است، اما در بررسی سابقه نسخه و متن کتاب شواهدی که این عقیده را اثبات نماید، به دست نیامد.

از سوی دیگر، آربری (A.J. Arberry) فهرست نویس خطی آن مرکز در ذیل مشخصات تاریخ شاه صفی به این نکته اشاره می‌کند که احتمالاً اثر ابوالمفاخر تفرشی همان کتابی است که استوری (C.A.Storey) در تألیف خود معرفی می‌کند. اما این مطلب نیز صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا اثری که استوری آن را توصیف می‌کند تنها در نام با

کتابی که در کتابخانه چسترییتی نگهداری می‌شود مشترک هستند، در حالی که نویسنده آن، مورخ دیگری به نام میرمحمد حسین تفرشی است و در حال حاضر نسخه‌ای از آن اثر که به خط مؤلف است در کتابخانه ملی اطریش - وین نگهداری می‌شود،^۸ و نخستین بار نیز آن کتاب توسط فلوگل (G. Flügel) در سال (۱۸۶۵ م) به ایرانشناسان و متن پژوهان شناسانده شد.^۹ استوری در تألیف خود که به ادبیات فارسی مشهور است اظهار می‌کند که اطلاعات مربوط به آن اثر را از فهرست فلوگل اقتباس نموده است.^{۱۰}

خاورشناس روس، یوری برگل که در سال (۱۹۷۲ م) کتاب استوری را به زبان روسی ترجمه کرد، در الحاقات خود بر آن کتاب و شاید مطابق توضیحات فهرست چسترییتی اثر ابوالمفاخر تفرشی و میرمحمد حسین تفرشی را در ذیل یک نام و به عنوان اثری واحد معرفی می‌کند.^{۱۱} احمد منزوی نیز در فهرست نسخه‌های خطی فارسی و فهرستواره کتابهای فارسی در شناساندن آن اثر، مطابق نوشته برگل به همان نکات اشاره دارد.^{۱۲}

اما حقیقت این است که این دو کتاب با وجود اشتراك در عنوان، هرکدام اثری مستقل و از دو نویسنده جداگانه می‌باشند. چنانکه کتاب میرمحمد حسین تفرشی که دقیق‌تر، مبادی تاریخ زمان نواب رضوان‌مکان [شاه صفی] نامیده می‌شود، تنها شامل وقایع تاریخی ایران در سه سال نخست حکومت شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۴۱ ه. ق / ۱۶۲۸ - ۱۶۳۱ م) است، در حالی که کتاب ابوالمفاخر، تاریخ چهارده سال زمامداری آن پادشاه از آغاز تا مرگ (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ ه. ق / ۱۶۲۸ - ۱۶۴۲ م) او را در بر می‌گیرد. از سوی دیگر، مقایسه نوشته کوتاه و ناتمام میرمحمد حسین با همان بخش از کتاب ابوالمفاخر گواه بر آن دارد که میان آن دو به لحاظ سبک نگارش ادبی و چگونگی توصیف وقایع تاریخی تفاوتی وجود دارد که فرض استفاده یکی از دیگری را مورد تردید قرار می‌دهد. البته، مطابق اظهارات میرمحمد حسین در کتابش، این را می‌دانیم که ابوالمفاخر برادر او بوده است،^{۱۳} اما در حال حاضر هیچ سندی را نمی‌شناسیم تا ثابت کند که هدف و انگیزه ابوالمفاخر از نوشتن تاریخ شاه صفی تکمیل اثر ناتمام برادرش، میرمحمد حسین بوده است.

دومین نسخه از کتاب ابوالمفاخر تفرشی در افغانستان موجود است. اما مکانی که در آن نگهداری می‌شود دقیقاً مشخص نیست. این نسخه بنابر توضیحات مختصری که از آن در مجله آریانا آمده متعلق به سده یازدهم هجری / هفدهم میلادی است و کاتب آن

نیز محمد صالح نام دارد.^{۱۴} در این پژوهش ضروری بود تا آن نسخه تهیه و بررسی شود، اما با وجود تلاشهای بسیاری که برای تهیه میکروفیلم و یا تصویری از آن نسخه انجام گرفت، متأسفانه نتیجه‌ای حاصل نشد. امید است که در آینده این آرزو و هدف برای نگارنده محقق شود.

سومین نسخه خطی کتاب مورد بررسی، متعلق به کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی در قم می‌باشد. این نسخه به شماره (۲۳۳۹) در گنجینه خطی آن کتابخانه نگهداری می‌شود. بر اساس فهرست نسخه‌های خطی آن کتابخانه، مشخصات نسخه بدین شرح است:

نستعلیق؛ محمد صالح بن مولوی محمد جعفر؛ ۲۵ ذی القعدة ۱۱۳۱؛ عناوین و نشانها شنگرف؛ صفحه‌ها مجدول به مشکی و لاجورد و زرد و شنگرف؛ صفحه اول دارای سرلوح رنگین؛ جلد مقوایی عطف تیماج قهوه‌ای؛ ۱۰۵ برگ؛ ۱۷ س؛ ۲۴ × ۱۵/۵ سم.^{۱۵}
آغاز کتاب: سبحان الله زهی رتبه بیضاء ساطعه ارجمند ابدیبوند جلال پادشاه حقیقی و خهی مرتبه ازل لامعه...^{۱۶}

پایان کتاب: «... تا منقبت فکرت لآلی صفات، صفات این خدیو دوران به رشته الفت انتظام داد».^{۱۷}

این نسخه احتمالاً در هند تحریر یافته و کاتب آن نیز متعلق به همان سرزمین بوده است. وی در پایان نسخه درباره نام کامل و دقیق خود می‌نویسد: «احقر الناس، محمد صلاح ولد مولوی محمد جعفر نیاز خاطر عزیز لاله والاطالع لاله سوبهارای ولد لاله انوب رام [...] انوکوی] پرگنه میرتهه...».^{۱۸} اما جای تعجب است که فهرست‌نویس آن کتابخانه نام کاتب نسخه را محمد صالح نوشته است.^{۱۹}

مطابق نوشته‌ای که در پایان همان نسخه وجود دارد، کتاب متعلق به ابوالفتح سلطان محمد شاه صفوی بوده، و از تاریخ بیستم ماه رمضان سال (۱۲۲۳ هـ. ق / ۱۸۰۸ م) به کتابخانه شخصی او وارد شده است. عین آن عبارات چنین است:

به تاریخ بیستم شهر رمضان المبارک سنه (۱۲۲۳) هجری، داخل کتابخانه خاصه شریفه اشرف السلاطین روی زمین و عمده الخواقین فضیلت و حکمت آئین، خاقان جم جاه، ابوالفتح سلطان محمد شاه صفوی گردید.^{۲۰}

کاتب در شیوه تحریر متأثر از رسم الخط هندی است، و در مقایسه با کاتب نسخه

چستریتی در کار او دقت بیشتری ملاحظه می‌شود، به طوری که در کلمات و یا جملات کتاب افتادگی کمتری وجود دارد. با وجود این، برخی از برگهای کتاب جا به جا شده و همین سبب درهم ریختگی نظم کتاب شده است. اما این نسخه دارای نقص بزرگی است، و آن آسیبهای فراوانی است که در اثر موربانه‌زدگی به وجود آمده، و همین مسأله موجب از میان رفتن بخشهای زیادی از کتاب شده است. به طوری که قرائت آن قسمتها بدون نسخه‌ای دیگر به آسانی میسر نیست.

آنچه در اینجا پرسش برانگیز است شباهت نام کاتب نسخه متعلق به کتابخانه مرعشی با کاتب نسخه موجود در افغانستان است. اگرچه در سنت کتابت قدیم این قاعده وجود داشت که گاه کاتب و حتی صاحب اثر از یک کتاب بیش از یک بار تحریر می‌نمودند، شاید دو نسخه مورد گفتگو نمونه‌ای از آن شیوه باشد.

البته، این احتمال نیز وجود دارد که نسخه مرعشی همان نسخه‌ای است که قبلاً در افغانستان بوده است. اما از آنجا که در شناسنامه نسخه متعلق به کتابخانه مرعشی به این موضوع اشاره‌ای نشده است و کارشناسان آن مرکز نیز در این باره اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند، از این روی، در خصوص هر یک از احتمالات فوق نمی‌توان به آسانی داوری کرد. بلکه مستلزم تحقیقات و گردآوری اطلاعات بیشتر از سرنوشت نسخه افغانستان خواهد بود.

زندگانی نویسنده کتاب

متأسفانه از شرح حال نویسنده کتاب، گزارشی مفصل و روشن‌گر در اختیار نداریم. این ناآگاهی دو دلیل عمده دارد؛ نخست آنکه، نام این مورخ در منابع تاریخی و تذکره‌های عصر صفوی نیامده، و اساساً جستجو در آثار موجود تا آنجا که برای نگارنده میسر شد، نتایج مؤثری به همراه نداشت. و دیگر آنکه برای مؤلف، توصیف خصوصیات زندگی‌اش در تنها اثری که از او می‌شناسیم اهمیتی نیافته است. اگرچه در صفحات پراکنده کتاب اختصاراً به گوشه‌هایی از حیات خود اشاره می‌کند، اما این گفته‌ها به اندازه‌ای کوتاه و موجز است که امکان ترسیم ادوار زندگی واقعی او را به دست نمی‌دهد.

نویسنده در نخستین صفحات کتاب، نام پدرش را فضل‌الله و اصل خود را از تفرش و از سادات حسینی معرفی می‌کند. عین عبارت او چنین است: «... بنده بی‌مقدار،

ابوالمفاخر بن فضل الله الحسيني سوانح نگار تفرشی...»^{۲۱} از مراحل تحصیل و میزان دانش و آگاهی او نسبت به علوم همینقدر می دانیم که مدتی نامعلوم شاگرد میرزا ابراهیم حسینی همدانی بوده و چنانکه خود می گوید: «روزگاری از بحر افاداتش به فیضی وافر و قسطی وافر حائز...» بوده است.^{۲۲} تفرشی از استاد خود به نیکی یاد می کند و او را به جهت تصانیف و دانش وسیعش در حکمت و الهیات می ستاید. گفته های او درباره این عالم دینی با آنچه که اسکندر بیگ منشی در اثر مشهور خود، تاریخ عالم آرای عباسی آورده، مطابقت می کند. با این تفاوت که توضیحات آن مورخ نامدار کاملتر بوده و از آنجا که عقاید و سخنان آن فرهیخته همدانی در «معقولات و حکمیات» مورد توجه علما و فضلا و دانشمندان آن روزگار قرار داشته، از او به «علامة العلمایی» یاد می کند.^{۲۳} همو می افزاید که میرزا ابراهیم پس از فراگیری علوم عقلی در نزد میرفخرالدین سماکی در قزوین و پس از مرگ شاه طهماسب یکم به زادگاهش همدان بازگشت، و در کنار منصب قضا و تصدی امور شرعی که پیش از او پدرش آن منصب را بر عهده داشت، به تعلیم شاگردان پرداخت، و مدتی نگذشت که جمع کثیری از طلبه علوم برای آموختن علوم عقلیه و حکمت در حوزه درس او حضور یافتند.^{۲۴} احتمالاً، ابوالمفاخر تفرشی در همان زمان، چون آوازه و شهرت میرزا ابراهیم را شنیده، از موطن خود به همدان آمده و در سلك شاگردان استاد قرار گرفته است: اما اسکندریبگ بدون آنکه از ابوالمفاخر نامی به میان آورد، تنها به نام دو تن از شاگردان همدانی اشاره می کند که عبارت هستند از: میرمحمدحسین تفرشی و میرعبدالغنی تفرشی.^{۲۵}

شخصیت نخست، یعنی میرمحمد حسین از رجال شناخته شده عصر شاه عباس یکم است. صاحب تاریخ عالم آرای عباسی درباره مقام علمی او می نویسد:

... میرمحمد حسین تفرشی... از سادات عالی درجات تفرش و به فضایل و کمالات علمی و عملی آراسته و در فن انشاء و تفنن عبارات و استعارات بامزه سلیقه درست و رتبه عالی دارد.^{۲۶}

وی در خدمت حاتم بیگ اردوبادی، وزیر مشهور شاه عباس قرار داشت، و از سوی آن وزیر به سمت معلمی فرزندش میرزا طالب خان منصوب شد و برای چند سال در این مقام خدمت کرد. بی شک تعالیم این معلم آگاه در پیشرفت سیاسی میرزا طالب خان تأثیر بسزایی داشته است. چنانکه شاه عباس در سال (۱۰۱۹ ه. ق / ۱۶۱۰ م) به جهت «اوصاف کمالش» و شهرت در «فنون فضایل و کمالات علمیه»، او را به وزارت دیوان

اعلیٰ منصوب کرد، و مدت یازده سال وزیر بزرگترین فرمانروای صفوی بود.^{۲۷} همچنین، چنانکه پیش از این هم گفته شد، میرمحمدحسین و ابوالمفاخر برادر یکدیگر بوده‌اند. البته، ابوالمفاخر در کتابش از برادر خود نام نمی‌برد، اما میرمحمدحسین در اثر کوتاه خود و در ذیل وقایع سال (۱۰۳۸ ه. ق / ۱۶۲۸ م) به این مطلب اشاره می‌کند که شاه صفی پس از مراسم تاجگذاری، اراده نمود که به منظور «غوررسی رعایا» و «انتظام امور ثغور و سرحد» به ممالک محروسه سفر کند. از این روی به همراه عده‌ای از بزرگان و امیران در تاریخ بیست و سوم محرم همان سال از اصفهان بیرون آمد و به طرف کاشان حرکت کرد، و در ابتدای سفر، باغ قوشخانه محل نزول اقبال شد و بعد از سه روز اردوی کیهان پوی به جانب قریه دولت آباد در حرکت آمد و بر زبان میرابوالمفاخر برادر حقیر، تاریخ به این طریق جاری گشت:

چون شاه صفی خسرو اقلیم وجود فرمود سفر همره بخت مسعود
 بهر تاریخ عقل کل با دل شاد می‌گفت که «آفتاب تحویل نمود»^{۲۸}

میرمحمدحسین از برادر خود در قسمت‌های دیگر کتابش سخنی به میان نمی‌آورد، اما همان مطلب در شناساندن رابطه او با ابوالمفاخر سند ارزشمندی به شمار می‌آید. گفتنی است که ابوالمفاخر نیز به دو بیت مذکور در اثر خود اشاره دارد، و جدای از آن، سروده‌های دیگری از وی در همانجا نقل است که گواه بر توانایی او در شعر و ادب می‌نماید. او در کتابش از خود به «راقم» یاد می‌کند.^{۲۹}

و از آنجا که در نوشته او فرهیختگان شعر فارسی همچون حکیم ابوالقاسم فردوسی، حکیم خاقانی، حافظ شیرازی و خواجه سلمان ساوجی به بزرگی یاد شده‌اند، می‌توان حدس زد که در عرصه شعر و ادب متأثر از آنان بوده است.

شخصیت دومی را که اسکندر بیگ به عنوان شاگرد میرزا ابراهیم همدانی نام برده، یعنی میر عبدالغنی تفرشی، تقریباً در میان برخی از نوشته‌های عصر صفوی چهره‌ای شناخته شده است. اسکندر بیگ ضمن توصیف مقام علمی و حسن اخلاق و خوش صحبتی و بلند پایگی در شعر، او را از «اقربا»ی میر محمد حسین معرفی می‌کند، که در آن صورت از نزدیکان و خویشاوندان ابوالمفاخر نیز به شمار می‌آید.^{۳۰} اما ابوالمفاخر در اثر خود از او و مرتبه شعری‌اش به هیچ مطلبی اشاره ندارد. در حالیکه امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم، مکارم اخلاق، وفور فضیلت، حدت فهم و طبع شعری را از

خصوصیات میر عبدالغنی بر می شمارد.^{۳۱} محمد طاهر نصر آبادی، مؤلف تذکره نصرآبادی (تذکره الشعراء) بدون اشاره به آن صفات، او را از شاگردان میرابوالقاسم کازرونی و از مصاحبان ملا محمد صوفی معرفی می کند. سپس می افزاید که او در شعر «غنی» تلخیص می کرد.^{۳۲} لطفعلی بیگ آذربئیگدلی، صاحب آتشکده آذر تنها به خاستگاه، سیادت و تخلص شعری او اشاره می کند.^{۳۳} و نویسنده تذکره روز روشن که از منابع سده سیزدهم هجری است ضمن تأیید مطالب فوق اضافه می کند که:

میر عبدالغنی تفرشی از علمای عصر شاه عباس ماضی بود. مدتی در شیراز کسب کمال نمود و... شعر کمتر می گفت، لکن شعرا از وی بر سر حساب بودند. ابیاتش زائد بر پانصد نشمرده اند، کلامش همه سنجیده و پاکیزه است. شیخ محمد علی حزین لاهیجی او را بسیار ستوده [است].^{۳۴}

صرف نظر از این مطلب، از مراحل و خصوصیات زندگی ابوالمفاخر هیچگونه نشانی در منابع موجود و شناخته شده وجود ندارد، و به روشنی نمی دانیم که او در زمان شاه عباس صفوی از چه جایگاه و منزلتی برخوردار بوده است.

این مطلب در خصوص وضعیت او در عهد شاه صفی نیز صدق می کند. هرچند که به خود نسبت «سوانح نگار» را می دهد و علی الظاهر مقامی حکومتی و رسمی به نظر می رسد، اما مورخان و مؤلفان متون خاص دیوانی از چنین منصبی در میان مشاغل و مناصب دربار و ساختار حکومتی صفویه سخنی به میان نمی آورند، بلکه واقعه نویس و مجلس نویس را عمومی ترین اصطلاح در توصیف چنین مقامی دانسته اند. البته، نویسنده مورد گفت و گو نیز از نسبتی که به خود داده و در چند جای کتابش هم آن را تکرار نموده از آن به عنوان یک مقام رسمی دفاع نمی کند و اشارات او در بیان مفاهیمی چون «واقعه نویس» و «واقعه نگار» به عنوان مقامات رسمی دربار گواه بر همسویی وی با سایر مورخان صفوی دارد. اما از انتخاب چنین نسبتی برای خود و کاربرد نسبتاً فراوان مشقات آن همچون سانحه، سانحه نگاران، سوانح و سوانح نگاران و یا تقسیم بندی بخشی از مطالب کتاب تحت نام «من السوانح» چنین استنباط می شود که در مقام تاریخ نویس به تفاوت خود با سایر واقعه نگاران می اندیشیده و به همین انگیزه برای خود اصطلاح و نام جدیدی را برگزیده است.

با وجود ناآگاهی از کیفیت ارتباط سوانح نگار صفوی با حکومت شاه صفی و عدم توضیحات آشکار وی در تنها اثری که از او می شناسیم، نمی توان وابستگی و نزدیکی او

را به جانشین شاه عباس انکار کرد. چرا که ثبت وقایع دوران سلطنت شاه صفی در اثری خاص دلالت بر پیوند نزدیک او با آن پادشاه دارد. از سوی دیگر از مضمون عبارات و مفاهیمی که در نوشته خود آورده چنین استفاده می‌شود که او همواره در جمعی که پادشاه صفوی را در جنگ و سیاحت و بزم و شکار همراهی می‌کرده‌اند و عموماً شامل بزرگان و امرای سیاسی، مذهبی و نظامی بوده، حضور داشته است. افزون بر این، از همان نوشته چنین برمی‌آید که از میان رجال دینی و سیاسی بیشتر با فرهیختگان مذهبی و ادبی مراد داشته، و گویی آنان یار گلستان و رفیق گرمابه او بوده‌اند، و بر همین اساس برخلاف شخصیت‌های نظامی، از اندیشمندان دینی و ادبی معاصر خود همچون، میر محمد باقر داماد، میرزا حبیب‌الله عاملی و میرزا عبدالحسین نصیری طوسی در قالب الفاظ و اصطلاحات پر طمطراق، مقام علمی و معنوی آنان را می‌ستاید.^{۳۵}

اینها تنها مطالبی است که از زندگانی صاحب این کتاب می‌دانیم. چنانکه روشن است نه می‌توان بر پایه آنها تاریخ تولد او را مشخص کرد، و نه از فحوای عبارات کتابش می‌توان به سن او در زمان تألیف کتاب پی برد. حتی منابع موجود، گزارشی از سرنوشت او پس از مرگ شاه صفی (۱۰۵۲ ق / ۱۶۴۲ م) در اختیار قرار نمی‌دهند. اما با توجه به اینکه اثر تاریخی خود را در سال (۱۰۷۸ ه. ق / ۱۶۶۷ م) به اتمام رسانده، می‌توان گفت که ابوالمفاخر تا آن سال در قید حیات بوده است.

تاریخ نویسی از نگاه نویسنده کتاب

اغلب تاریخ پژوهان بر این باورند که تاریخ نویسی عصر صفوی در امتداد تاریخ نگاری دوران تیموری قرار می‌گیرد، و اصولی که مورخان بر پایه آن رویدادهای تاریخ را توصیف نموده‌اند میان آنها مشترک است. این اصول که اساس و اندیشه تاریخ نگاری را تشکیل می‌دهد، بر مفاهیمی چون قدرت و دین استوار بوده و برای مورخ نیز در تشریح وقایع ضمن حفظ پیوند میان آن دو، شرح سلطنت و زندگی سیاسی پادشاه و کنشهای او در حراست از آن دو عنصر، بیشترین اهمیت را یافته است. این عقیده اگر چه واقعیتی غیرقابل انکار است، اما پیوند خاص آن با دوران تیموری تا اندازه‌ای غیر واقع بینانه به نظر می‌رسد. زیرا این خصوصیت تنها ویژگی تاریخ نویسی عصر تیموری نیست، بلکه پیش از آن دوره و حتی در نگاه عمومی تر در سنت تاریخ

نگاری دوره اسلامی قابل ملاحظه و پیگیری است. اما این نگاه عمومی مانع از آن نیست که تاریخ نگاری ایران عهد اسلامی را در هر دوره تابعی از ارزشهای فکری، سیاسی و اعتقادی همان دوره بدانیم، و بر آن پایه مرز و هویت تاریخ نگاری هر دوره را جدا سازیم.

در چشم انداز کلی، تاریخ نگاری در دوره اسلامی به رغم تصادم با رویدادهای سهمگینی همچون استیلای ترکان و مغولان و اثرات فرهنگی - فکری ناشی از آن به سمت و سویی گام برداشت که عناصر و مفاهیم ساختی آن، یعنی قدرت و دین خصوصیتی متناسب با تفکر و هویت فرهنگی جامعه ایرانی به دست آورد، و تاریخ نویس با به کارگیری بیشتر مفاهیم کهن ایرانی که در حوزه سیاست و فرهنگ اهمیت داشت، به تدریج جنبه های ایرانیت تاریخ نگاری را برجسته و استحکام بخشید.

از این نگاه در دوره صفوی با توجه به وقوع تحولات مهم سیاسی و مذهبی که به دنبال آن قلمرو ایرانی به انسجامی درخور اعتنا دست یافت، تاریخ نویسی نیز همانند بسیاری دیگر از اجزای فرهنگی جامعه در تعامل و همسویی با آنان قرار گرفت، و همان مفاهیم، بیش از گذشته ذهن مورخ را متوجه آن ساخت و به عنوان دست مایه های اصلی در تدوین عصر صفوی به کار بست. البته، بررسی دست نوشته های تاریخی نشان می دهد که تاریخ نویسی آن دوره از آغاز تا فرجام آن دولت، فرایند نسبتاً پرتحوالی را پشت سر نهاده است. چنانکه می توان از این فرایند به حرکت از مرحله ای با کاربرد محدود در استفاده از مفاهیم کهن ایرانی به مرحله ای با استفاده فراگیر از آنها در تشریح قدرت، سیاست و باورهای فکری - مذهبی ایران زمین یاد نمود.

کتاب مورد گفت و گو در این بررسی، نمونه ای مهم از مرحله دوم این تحول است، و ابوالمفاخر در تنها اثر مختصرش بدون آنکه خواسته باشد در منطق تاریخ نگاری زمان خود تغییری به وجود آورد و یا آنکه به روی «تاریخ» که از آن به «گرامی فن» یاد می کند، دریچه جدیدی بگشاید، در موازات با سنت تاریخ نگاری و تحت تأثیر اندیشه سیاسی - مذهبی زمان خود قرار داشته و با به کارگیری فراوان از مفاهیم کهن ایرانی، مانند «فر» و «فره یزدانی» در توصیف ساختار سیاسی عهد شاه صفی که مکرراً وی به «شاهنشاه»، «شاه شاهان»، «شاه فریدون منزلت»، «خسرو جمشیدفر» و «فرمانده ایران مدار» نام می برد، تفسیری قدسی و فرا زمینی ارائه می نماید. اساس این تفسیر و منطق فکری بر این عقیده استوار است که قدرت و سلطنت خاستگاهی آسمانی دارد و

تنها بنابر «حکمت بالغه الهی» و «توفیقات یزدانی» محقق می‌گردد.^{۳۶}

این نگرش تنها ریشه در تفکر قدیم ایرانی نداشت، بلکه بهره‌مند از شریعت اسلام نیز بود، اصل مهم دیگری که اساساً تاریخ‌نگاری دوره اسلامی متأثر از آن بود و در تداوم خود و در عهد صفوی با مضامین اعتقادی شیعه درآمیخت و به سنتی ریشه‌دار در تاریخ‌نگاری همان دوره مبدل گشت. به گونه‌ای که مورخان صفوی و از جمله ابوالمفاخر با طرح پیوستگی قدرت از پیامبر (ص) تا امامان شیعه (ع) و سپس شیخ صفی‌الدین اردبیلی و بعد از او تا شاه اسماعیل و آنگاه شاه صفی، مفهوم جدیدی از قدرت را بیان داشته که با نمونه‌های غیر شیعی آن تفاوتی بنیادی دارد. و به اعتقاد آن مورخ، دارنده چنین قدرتی «مظهر صفات قدسیه صمدانی» و «مظهر صولت جبروت الهی» و «کلیددار خزاین خداوندی» است،^{۳۷} و بدین شیوه مشروعیت اقتدار سیاسی آن سلسله را غیر قابل انکار دانسته و در اثبات گفته‌های خویش نیز مضمون برخی از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی را مورد استناد قرار می‌دهد.^{۳۸}

در کنار نگاه دینی او به ساختار سیاسی صفویان، وجه دیگر قدرت زمامداران آن که بر محور طریقت و ولایت صوفیانه قرار داشت از نظرش دور نمانده است. اگرچه این مفهوم از قدرت در نوشته او برخلاف نخستین وقایع‌نگاریهای صفوی معنایی فراگیر نیافته است. اما با وجود این، اهمیت این منبع معنوی را که منشأ قدرت و ولایت صفویان بوده از نظر نینداخته و مفاهیمی چون، «ولایت» را در کنار «سلطنت» و گاه «خلافت» را در کنار «شاهنشاهی» به کار می‌برد، و همانها را واژگانی مناسب در توجیه اقتدار فرمانروای صفوی در عرصه سیاست تشخیص داده است. از سوی دیگر، تعبیر «صوفیگری» از رفتار و تعامل کارگزاران حکومتی با پادشاه صفوی و پابندی و التزام آنان به حفظ این رفتار که گاه عدول از آن برای آنان می‌توانست مصایب ناگواری را به همراه آورد، حکایت از این واقعیت دارد که این کنش طریقتی پس از گذشت یک صد سال از حیات معنوی و سیاسی صفویان، همچنان حضوری معنادار داشته است. اما چنانکه در فوق اشاره شد و به گواهی توضیحاتی که ابوالمفاخر در اثر خود آورده، مفاهیمی که مبین ولایت معنوی پادشاه صفوی در تشکیلات سیاسی است، در برابر سلطنت سیاسی او که در قالب کلمات و اندیشه کهن ایرانی بیان شده، جلوه‌ای محدود یافته است.^{۳۹}

توجه سوانح‌نگار عصر شاه صفی به کارکردهای سیاسی و دینی پادشاه در ساختار

دولت، نشان از آن دارد که بیان این مسأله را مرتبط با وظایف تاریخ‌نویس می‌دیده است. البته او در این کار همانند سایر تاریخ‌نگاران از آنجا که طرح موضوعات نظری را در قلمرو دانش «تاریخ» به نظر بیهوده می‌پنداشته، ضرورتی هم به شرح تفصیلی آن ندیده است. به همین جهت تنها در چشم اندازی کوتاه و در قسمت دیباچه و خاتمه کتاب خود چنین مقوله‌ای را مطرح می‌نماید. در واقع می‌توان گفت، از آنجا که در انگاره او به مانند سایر واقعه‌نگاران، «تاریخ» تنها مبین سرگذشت «پادشاهان اقلیم‌گیر» است،^{۴۰} بنابراین درک و فهم کارکردهای حکومتی آنان تنها در رویدادهای تاریخی که آن نیز محصول سلسله‌ای از کنشها و واکنشهای آنها در ساخت قدرت است، امکان‌پذیر می‌گردد.

بنا به این عقیده، مهمترین وظایف حکومتی پادشاهان را دینداری، دین‌پروری، عدالت‌گستری، انتظام احوال سپاه و رعیت، تأمین امنیت و آسایش کارکنان و حمایت از تهیدستان و شکسته‌دلان برمی‌شمارد. این مهم در خاتمه اثر وی در عبارت پردازیهای ادیبانه و مصنوع به لحاظ فکری و از باب تأکید، نظمی درخور اعتنا یافته، و اساساً فلسفه انتخاب فرد از سوی خداوند برای مقام شاهی و شرط مشروعیت و بقا در آن را التزام عملی به آن امور می‌شناسد. او در این باره می‌نویسد:

... عرصه فتح ربع مسکون به مضر بخیام دولت و مهبط سرادق عظمت سعادت‌مندی تواند بود که شعشعه ضمیر اکسیر تأثیرش بسان انوار عنایات الهی عرصه کون و مکان را اضاءت بخشیده، در جمیع اطوار، آرامش عالم و آسایش عالمیان را پیش نهاد خاطر خطیر خود ساخته، مقصد کلی و مطلب اصلی او اعلائی معالم دین و احیای شرع مبین باشد، و کره بدلجام سپهر در ریفقه تسخیر کسی درآید که عطف عنان عزیمتش به جانب صلاح حال و فراغ بال عاجزان شکسته بال باشد، و جنبیت کشان کارخانه لیالی و ایام به جای گلگون و شب‌دیز تیز لگام، اشتهب صبح و ادهم شام را در طویله اقتدار کامکاری بندند که بر طبق کلمه کریمه ﴿و آتیناهُ الحُکْمَ صِیًّا﴾ تعظیم اوامر و نواهی الهی را اجل مطالب و اعظم مآرب شمارد، و تاج سلطنت بر فرق خسروی قرار یافت که در مرآت رخسار مهرویان جز پرتو جمال حقیقی صورتی ندیده، از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق معارف رطب اللسان بوده، مدد از نظر بی سر و پایان تاج بخش طلب کرد، و تخت خلافت مستقر پادشاهی باشد که انتظام امور جمهور انام را بر وفق مصالح کلی و مرام سائق اسباب ضروری خود داند.^{۴۱}

تفرشی در ادامه مطلب بدون آنکه ذره‌ای تردید به خود راه دهد، شاه صفی را مصداق واقعی پادشاهانی برمی‌شمارد که در دوران زمامداریش در انجام وظایف مورد گفت و گو اهتمامی همه‌سویه داشت و سرانجام از آن آزمون الهی نیز سربلند بیرون آمد. لذا بر ذمه خویش می‌دیده به منظور آنکه برای همیشه کامیابیهای آن پادشاه «زیور گوش هوش خسروان جهان» قرار گیرد، آن را به نگارش در آورد.^{۴۲}

ارزش و اعتبار کتاب

تاکنون درباره رویدادهای تاریخی عصر شاه صفی و از میان متون اصلی تاریخی چند اثر عمومی و خاص به چاپ رسیده‌اند که مشخصات هر کدام اختصاراً به شرح ذیل می‌باشد.

نخستین متن مهم تاریخی ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، نوشته مورخ و منشی نامدار عصر شاه عباس، اسکندر بیگ منشی است. نویسنده، این کتاب را پس از مرگ آن پادشاه (۱۰۳۸ ه. ق / ۱۶۲۸ م) و آغاز پادشاهی شاه صفی، بنا به تقاضای «اعزه و خلان الوفاء» و مطابق سبک تاریخ عالم آرای عباسی تألیف نمود. اما او در سال (۱۰۴۲ ه. ق / ۱۶۳۲ م) درگذشت، و پیش از مرگش تنها موفق شد چهارسال از وقایع دوران نخست حکومت آن پادشاه را به نگارش درآورد، و آنچه امروزه از این اثر باقی مانده، شامل وقایع همان دوره کوتاه است.

این اثر برای نخستین بار از سوی احمد سهیلی خوانساری و به همت انتشارات کتابفروشی اسلامیة در تهران (۱۳۱۷ ش / ۱۹۳۸ م) به چاپ رسید، و بدین وسیله به جامعه محققان تاریخ ایران صفوی شناسانده شد. مصحح در چاپ کتاب و به منظور تکمیل وقایع عصر شاه صفی با استفاده از کتاب تاریخ خلد برین حوادث سالهای (۱۰۴۲ - ۱۰۵۲ ه. ق / ۱۶۳۲ - ۱۶۴۲ م) را بر ذیل عالم آرا افزوده، و بدین طریق تاریخ کاملی از دوران فرمانروایی شاه صفی را منتشر نموده است.^{۴۳}

اثر دیگر، خلاصه السیر تألیف محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی نام دارد. مؤلف، این کتاب را بنا به دستور شاه صفی و در مدت چهار سال (۱۰۴۸ - ۱۰۵۲ ه. ق / ۱۶۳۸ - ۱۶۴۲ م) نوشته است. در واقع اثر مزبور، شامل چهارده سال تاریخ سیاسی ایران از ابتدای جلوس شاه صفی تا مرگ او، و سپس سال نخست حکومت شاه عباس دوم صفوی است.

خلاصه السیر با توجه به اینکه نویسنده آن در غالب سفرها و اردو کشی های شاه صفی حضور داشته و شاهد و ناظر بسیاری از رویدادها بوده است، اهمیت و اعتبار بسیاری دارد. این کتاب به اهتمام ایرج افشار و از سوی انتشارات علمی در سال (۱۳۶۸ ش / ۱۹۸۹ م) در تهران منتشر شد، و مصحح بر چاپ کتاب در قسمتی تحت عنوان «یادداشت»، توضیحات مشبعی درباره خصوصیات زندگانی محمد معصوم و اهمیت اثر او و همچنین دیدگاه برخی از فهرست نگاران و پژوهشگران تاریخی و تعداد نسخی که از آن منبع در کتابخانه های جهان موجود است، آورده است.^{۴۴}

جدا از دو کتاب فوق که نمونه هایی خاص از دوران زمامداری شاه صفی هستند، سایر منابع چاپ شده آثاری عمومی بوده که بخشی از آن به عصر حیات شاه صفی اختصاص یافته است. یکی از آن منابع تاریخ ملاکمال از مؤلفی ناشناخته است که در عهد شاه عباس دوم نوشته شده و شامل یک دوره تاریخ مختصر ایران از بدو پیشدادی و کیانی تا نیمه اول سلطنت شاه عباس دوم است، و آخرین موضوعی که در آن کتاب شرح داده شده، چگونگی محاصره شهر قندهار به وسیله داراشکوه در جمادی الثانی (۱۰۶۳ ه. ق / ۱۶۵۲ م) می باشد.

اثر دوم، تاریخ عمومی دیگری است که نه مؤلف آن مشخص است و نه کتاب عنوان خاصی دارد. این کتاب نیز همانند اثر پیشین تاریخ کوتاهی از سلاطین ایران از دوران پیش از اسلام تا عهد سلطنت شاه عباس دوم صفوی است، و هر دو اثر با توجه به اینکه مؤلفان آنها در عصر صفویه می زیسته اند و تاریخ آن سلسله را با تفصیل بیشتری بیان داشته اند، در مقایسه با قسمتهای پیشین همان دو کتاب اعتبار و اهمیت تاریخی بیشتری دارند. بر همین اساس ابراهیم دهگان که برای نخستین بار آن دو اثر را شناسانید، بخشهای مربوط به تاریخ صفویان دو کتاب مذکور را در یک مجلد به نام خلاصه التواریخ - تاریخ صفویان در سال (۱۳۳۴ ش / ۱۹۵۵ م) در چاپخانه فروردین اراک چاپ و منتشر ساخت. لازم به اشاره است که مقصود از خلاصه التواریخ کتابی است که به نام اثر دوم در توضیحات فوق معرفی گردید، و مصحح این نام را بر اساس عنوان خلاصه تواریخ پادشاهان عجم که در صدر تمام صفحات نسخه خطی آن آمده برگزیده است. تاریخ صفویان نیز معرف بخشی از کتاب تاریخ ملاکمال است.^{۴۵}

منبع دیگری که وجود دارد و بخشی از آن به تاریخ عصر شاه صفی اختصاص یافته، قصص الخاقانی تألیف ولی قلی بن داود قلی شاملو است. کتاب یک تاریخ عمومی است

از آغاز پیدایش دولت صفویه تا مرگ شاه عباس دوم (۱۰۷۷ هـ. ق. / ۱۶۶۶ م)، که با نگاهی جانبدارانه از پادشاهان آن سلسله و مذهب شیعه و دفاع از قزلباش نوشته شده است. نویسنده در این کتاب حوادث تاریخی عصر صفویه از شاه اسماعیل یکم تا شاه صفی یکم را به اختصار گفته، اما دربارهٔ حوادث زمان شاه عباس دوم به تفصیل سخن گفته است. این کتاب مهم تاریخی نخستین بار به اهتمام دکتر حسن سادات ناصری و با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بین سالهای (۱۳۷۱ ش / ۱۹۹۲ م) و (۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۵ م) در دو مجلد در تهران چاپ و منتشر گردید.^{۴۶}

کتاب دیگری که به تازگی در اختیار علاقمندان تاریخ صفویه قرار گرفته، تاریخ جهان آرای عباسی تألیف میرزا محمد طاهر وحید قزوینی (۱۱۱۲ - ۱۰۱۵ هـ. ق. / ۱۷۰۰ - ۱۶۰۷ م) است. نویسنده که از مورخان و شاعران بزرگ عهد صفویه است اثر تاریخی خود را به تقاضای سلطان العلمایی خلیفه سلطان، وزیر نامدار سه تن از سلاطین صفوی (شاه عباس یکم، شاه صفی یکم، شاه عباس دوم) نوشت. کتاب به سه باب و هشت فصل تقسیم می‌شود، و فصل ششم از باب دوم آن در بیان احوال شاه صفی است. این اثر با مقدمه، تصحیح و تعلیقات سید سعید میرمحمدصادق و زیر نظر دکتر احسان اشراقی و به اهتمام پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سال (۱۳۸۳ ش / ۲۰۰۵ م) چاپ و منتشر شده است.^{۴۷}

تاریخ خلد برین نوشتهٔ محمدیوسف واله قزوینی اصفهانی تاریخ عمومی دیگری است شامل هشت روزه و یک خاتمه از دوران پیش از اسلام تا وقایع سال (۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ هـ. ق. / ۱۶۶۷ - ۱۶۶۸ م)؛ در این مجموعه بزرگ، روضه هشتم و خاتمه آن به رویدادهای تاریخی ایران در عصر صفوی از آغاز تأسیس آن دولت تا اوایل سلطنت شاه سلیمان اختصاص دارد. این قسمت از کتاب به هفت حدیقه تقسیم می‌شود و حدیقه ششم آن به سرگذشت ایران در عهد شاه صفی یکم می‌پردازد. تا کنون حدیقه ششم آن دوبار به چاپ رسیده است. نخست، چنانکه پیش از این گفته شد، توسط سهیلی خوانساری به انضمام ذیل تاریخ عالم آرای عباسی در سال (۱۳۱۷ ش / ۱۹۳۸ م) به چاپ رسید، و دیگری همراه با حدیقه هفتم که شامل سرگذشت شاه عباس دوم (۷۷ - ۱۰۵۲ هـ. ق. / ۱۶۴۲ - ۱۶۶۶ م) است، به کوشش محمدرضا نصیری و با حمایت انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در سال (۱۳۸۲ ش / ۲۰۰۳ م) در تهران به زیور چاپ آراسته شد.^{۴۸}

آخرین منبع تاریخ - عمومی دیگری که در اینجا می‌توان نام برد کتاب تاریخ سلطانی

متعلق به سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی است. مؤلف، این اثر را به نام شاه سلطان حسین، آخرین زمامدار صفوی در سال (۱۱۱۵ ه. ق / ۱۷۰۳ م) نگاشته است. این کتاب در سه باب تنظیم شده و باب سوّم آن دربارهٔ انساب سلاطین صفوی از شیخ صفی تاشاه صفی یکم می‌باشد، از این مجموعه نیز تنها باب سوّم آن تحت عنوان تاریخ سلطانی: از شیخ صفی تاشاه صفی با تصحیح دکتر احسان اشراقی و از سوی انتشارات علمی در سال (۱۳۶۶ ش / ۱۹۹۶ م) در تهران چاپ و منتشر شده است.^{۴۹}

با توجه به توضیحات فوق، پُر واضح است که اثر ابوالمفاخر تفرشی نه به عنوان یک تاریخ عمومی، بلکه به عنوان یک منبع خاص از زمان شاه صفی در ردیف آثاری چون ذیل تاریخ عالم آرای عباسی و خلاصه السیر قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، چون کتاب وی در برگیرنده گزارش کامل و دقیقی از دوران حکومت ششمین پادشاه صفوی (شاه صفی) از آغاز جلوس تا مرگ وی می‌باشد، به طور قطع دوّمین اثر مهم و ارزشمندی است که پس از خلاصه السیر نوشته شده است.

اگرچه سال خاتمه یافتن تألیف کتاب از سوی نویسنده مشخص است، اما شروع و سال تألیف آن به درستی روشن نیست، ابوالمفاخر تفرشی نیز در هیچ قسمت از نوشته خود، آشکارا به این موضوع نمی‌پردازد. با وجود این، از مضمون و فحوای برخی عبارات کتاب چنین مستفاد می‌شود که مؤلف، کار تدوین کتاب را از همان ابتدای فرمانروایی شاه صفی آغاز نموده و سوانح هر سال را بر آن افزوده است. مهم‌ترین دلیلی که این استدلال را تأیید می‌نماید عناوینی است که نویسنده به منظور توصیف وقایع هر سال برگزیده است. مانند: «سوانح و شورش‌هایی که در این سال در ولایت گیلان روی داد»، «من وقایع هذه السنة»، «شرح سوانح این ایام»، «شرح وقایع ایت تیل و سوانح آن»، «من السوانح»، «من الوقایع» و «شرح وقایع سال چهاردهم از جلوس» و غیره. از سوی دیگر، عناوین مذکور نشان می‌دهند که نویسنده احتمالاً وقایع را به صورت روزانه ثبت و ضبط می‌نموده است. چنانکه در بعضی از قسمتها جملات کتاب را با عبارت «در این روزها...» آغاز می‌کند.^{۵۰} از این روی، چنین به نظر می‌رسد که کار تألیف کتاب در مدّت زمانی طولانی صورت گرفته است، و بر این اساس قاعدتاً می‌بایستی تألیف کتاب نیز با مرگ شاه صفی در ماه صفر (۱۰۵۲ ه. ق / ۱۶۴۲ م) و یا مدّت کوتاهی پس از آن خاتمه می‌یافت. اما تاریخی که (نهم محرّم ۱۰۷۸ ه. ق / ۱۶۶۸ م) در انتهای کتاب آمده است این موضوع را تأیید نمی‌کند، بلکه مبین آن است

که نویسنده در مقطعی نامعلوم دست از کار تألیف کشیده و در زمان نامشخص دیگری مجدداً کمر همت بر میان بسته، و تا سال مورد اشاره اثر خود را تکمیل و به انجام رسانیده است. البته، این نکته افزودنی است که تاریخ مذکور تنها مشخصه نسخه کتابخانه چسترییتی است، در حالی که نمونه متأخر آن که متعلق به کتابخانه مرعشی است فاقد چنین نشانی می‌باشد. این مسأله دو فرضیه را به دنبال می‌آورد که تأیید هر کدام مستلزم دسترسی به شواهد و مدارک جدیدتری است. نخست آنکه، یا کاتب نسخه مرعشی رسم امانتداری را رعایت ننموده و به همین دلیل عبارت پایانی مؤلف اصلی کتاب را از قلم انداخته است، و یا آنکه شاید تاریخ مذکور، سال واقعی پایان یافتن کتاب از سوی مؤلف اصلی کتاب نباشد، بلکه زمانی است که کاتب گمنام نسخه چسترییتی کتابت اثر ابوالمفاخر تفرشی را تمام کرده است.

سایر خصوصیات کتاب

کتاب دارای یک دیباچه کوتاه است، اما نویسنده، سخنان آغازین کتابش را تحت این عنوان یاد نمی‌کند، و یا نام دیگری نیز برنگزیده است. وی آن قسمت از کتاب خود را به مانند سایر وقایع نگاران عصر صفوی به حمد و ستایش خداوند بزرگ، هدف از رسل انبیاء، عظمت و منزلت والای خاتم الانبیاء و اولاد و احفاد گرامی آن حضرت، ضرورت تشکیل قدرت و سلطنت در جوامع انسانی، صفات و خصوصیات سلاطین صفوی و نقش الطاف الهی در انتخاب شاه صفی به مقام سلطنت و خلافت اختصاص داده است. سپس در ادامه به انگیزه خود در تألیف کتاب اشاره می‌کند. از عبارات کوتاه او در این باره چنین استفاده می‌شود که نوشتن وقایع تاریخی زمان شاه صفی تنها از روی میل و علاقه او به تاریخ نبوده است، بلکه او دستور داشته تا حوادث زمان آن پادشاه را بنویسد. وی اگرچه از آن شخص آشکارا ذکری به میان نمی‌آورد، اما عبارت زیر گواه بر آن دارد که این کار به فرمان شاه صفوی بوده است:

لهذا بنده بی‌مقدار، ابوالمفاخر بن فضل الله الحسینی سوانح نگار تفرشی، به همراهی بدرقه توفیقات الهی و به امید امیدواری عنایات آسمان پایه ظلّ الهی، به پایمردی همت و امیدواری مرحمت بلند دوستان صافی ضمیر، دامان اطاعت فرمان بر میان جان استوار ساخته، شروع در ترخیص اساس این کارنامه معانی آریان روزگار، و وقایع و سوانح ارجمندی گیتی ستانی ظلّ سبحانی زیب والا کرد. ۵۱

تفرشی در دیباچه کتاب خود برخلاف اغلب وقایع نگاریهای صفوی درباره چگونگی تقسیم بندی مطالب کتاب سخنی نمی‌گوید، به همین لحاظ کتاب فاقد یک نظم اصولی است. همچنین بررسی عناوین آمده در کتاب نشان می‌دهد که نویسنده در انتخاب عناوین تابع شیوه یکسانی نبوده است. چنانکه در بعضی قسمتها مطالب کتاب بر پایه شرح یک واقعه تقسیم شده، و گاه تفکیک آنها به کمک عبارتهای کوتاه عربی همچون، «من الوقایع» و یا «من السوانح» صورت گرفته است، و گاه نوروز جدید هر سال مبنایی برای پایان دادن به وقایع سال پیش، و اساسی برای شروع یک فصل جدید در حیات سیاسی فرمانروای صفوی انتخاب شده است. افزون بر این، سنوات ترکی رایج‌ترین اصطلاح در تقسیم بندی و تعیین زمان وقوع حوادث در این کتاب بوده، و از سال هجری قمری به ندرت ذکری به میان آورده می‌شود. این مورد یکی از کاستیهای کتاب بوده، به طوری که خواننده را در انطباق سالهای ترکی با سنوات هجری قمری دچار سردرگمی می‌سازد.

نویسنده پس از شرح نسبت و اجداد شاه صفی، نخستین عنوانی را که می‌آورد «جلوس نواب گیتی‌ستانی فردوس مکانی عرش آشیانی فی شهر نهد و نود و پنج (۹۹۵)» است که مقصود همان شاه عباس یکم صفوی است. اما از توضیحاتی که در سطور نخست آن موضوع آورده، گواه بر آن دارد که از پرداختن به آن مورد منصرف شده و ترجیح داده است که مستقیماً به مطالبی بپردازد که در آخرین سال حیات سیاسی شاه عباس در قصبه اشرف مازندران روی داده، و به همان اندازه تأثیر بسیاری در انتخاب و به قدرت رسیدن سام میرزا (شاه صفی) داشته است. تفرشی علت امتناع خود را از نوشتن تاریخ زندگانی شاه عباس بزرگ، وجود کتابها و مجلّات متعدّد در خصوص او ذکر می‌کند. با وجود این جای شگفتی است که تفرشی برخلاف تاریخ نویسان صفوی سال جلوس شاه عباس را سال (۹۹۵ ه. ق / ۱۵۸۶ م) ذکر می‌کند، در حالی که اغلب مورّخان، سال (۹۹۶ ه. ق / ۱۵۸۷ م) را مورد تأکید قرار داده‌اند.^{۵۲}

ابوالمفاخر تفرشی در این کتاب به منابع مورد استفاده‌اش اشاره‌ای نمی‌کند، اما چنانکه پیش از این گفته شد، وی به طور قطع در بسیاری از سفرهای شاه صفی حضور داشته و شاهد و ناظر بسیاری از وقایع بوده است.

و از سوی دیگر تأکید او در شرح یک واقعه بر پایه گفته‌ها و اخبار مؤده رسانان و مسرعان و منهیان، نشان از آن دارد که بخش مهمی از اطلاعات خود را از زبان آنان

شنیده است. از این روی می‌توان گفت که مهم‌ترین منبع آگاهی‌های وی همان مشاهدات و شنیده‌های او بوده‌اند. البته ممکن است که به دلیل ارتباط با دستگاه دولتی به اسناد و مدارک دیوانی نیز دسترسی داشته و در تدوین کتابش از آنها بهره برده است. اما از آنجا که مؤلف در نوشته خود آشکارا به این موضوع نمی‌پردازد، لذا نمی‌توان به آسانی از آن دفاع کرد.

جای تعجب است که ابوالمفاخر تفرشی برای تنها اثری که از او سراغ داریم، نام مشخصی تعیین نکرده است. البته، وی انگیزه خود را در تألیف کتاب، شرح «وقایع و سوانح ارجمندی گیتی‌ستانی ظلّ سبحانی» معرفی می‌نماید^{۵۳} که مقصود همان شاه صفی است. اما روشن است که آن عبارت توصیفی نمی‌تواند عنوان دقیقی برای آن کتاب باشد. شاید بنابر همین ملاحظه، کاتب هندی نسخه متعلق به کتابخانه آیت الله مرعشی، در انتهای کتابت خود آن را تاریخ شاه صفی نامیده است.^{۵۴} چنانکه پیش از این اشاره شد، فهرست نویسان امروزی نیز در آثار خود و در معرفی کتاب ابوالمفاخر تفرشی همان عنوان را برگزیده‌اند.

کتاب مورد گفت و گو را می‌توان به لحاظ سبک نگارش در جزء آثار مصنوع، مسجّع و پُر تکلف سده یازدهم هجری قرار داد. اگرچه این سبک در همه جای کتاب رعایت نشده، و نثر آن در بعضی قسمت‌ها به سادگی گرائیده است، با وجود این، پیچیدگی در کلام و استفاده از صنایع لفظی و سجع در کلمات، شیوه غالب بر نگارش ادبی کتاب می‌باشد. این خصوصیت به ویژه در صفحات آغازین و پایانی کتاب، و در متن هر جا که به نام پادشاه اشاره شده، جلوه بارزی یافته است. در این سبک، نویسنده از الفاظ و کلمات و امثال عربی به منظور زیبایی و آرایش کلام خود به فراوانی استفاده نموده، و هر جا که ضرورت دیده نوشتار خود را به آیاتی از قرآن مجید، احادیث نبوی، اشعار شاعران و سروده‌های خویش مزین ساخته است.

تعدد و کثرت اشعار اعم از سروده‌های مؤلف و دیگران در این کتاب به اندازه‌ای است که تفرشی را در سبک نویسندگی از واقعه نگارانی که صرفاً به ثبت حوادث پرداخته‌اند متفاوت می‌سازد. اگرچه این موضوع به نظر می‌رسد که صاحب کتاب را از مقصود اصلی خود یعنی ثبت و ضبط وقایع تاریخی دور ساخته و سخن پردازیهایی ادیبانه را بر رسالت اصلی خویش ترجیح داده است، اما داشتن چنین باوری نسبت به وی منصفانه نخواهد بود. بلکه گمان می‌رود که نویسنده با اتخاذ این شیوه خواسته است

که بر جنبه‌های جذابیت کار خود در نزد خوانندگان کتاب بیفزاید.

سیمای شاه صفی در کتاب

شاه صفی در نگاه مؤلف کتاب که اغلب از او به «گیتی‌ستانی ظلّ سبحانی» و یا «کشورستانی ظل سبحانی» نام می‌برد، در ساختار قدرت جایگاهی متفاوت از سایر سلاطین صفوی ندارد. پرداختن نویسنده به سیادت آن پادشاه در صفحات آغازین کتاب تنها روشنگر متابعت نویسنده از سنت تاریخ نگاری زمان وی نیست، بلکه در نگاه او سندی مهم در اثبات حقانیت و مشروعیت پادشاه جدید در عرصه سیاست و فرمانروایی ایران به حساب می‌آید. از سوی دیگر، همگون با مورخان صفوی حمایت از شریعت و ترویج آن، گسترش عدالت در میان رعایا و حراست از سلطنت و سرزمین را مهمترین کارکردهای حکومتی او برمی‌شمارد، و عقیده دارد کلیه رفتار و اعمال زمامدار صفوی در محقق ساختن آن وظایف مورد «تأییدات ربّانی» است.^{۵۵} اما به رغم این مشترکات، با توجه به الفاظ و اصطلاحاتی که در توصیف مقام شاه در سلطنت به کار می‌برد، و این نیز در مقایسه با وقایع نگاریهای پیشین در سطح گسترده‌تری به کار گرفته شده، چنین تصوّر می‌رود که بیش از گذشتگان به ترسیم هویتی ایرانی از ساختار قدرت و زمامدار صفوی می‌اندیشیده است. برخی از این مفاهیم و اصطلاحات عبارت هستند از: شاهنشاه، شاه شاهان، شهریار ایران، فریدون فر، پادشاه جم جاه، خسرو مرتضوی نژاد، جمشید دستگاه و فرّه یزدانی (ایزدی).^{۵۶} هرچند که ابوالمفاخر در کنار آن مفاهیم، اصطلاحاتی همچون، ولایت، هدایت و صوفیگری که در طریقتهای صوفیانه از جمله طریقت صفوی کاربرد فراوانی داشته و مبین رابطه مراد و مرید است در نوشته خود مورد عنایت قرار می‌دهد، اما این نوع مفاهیم در مقایسه با اصطلاحاتی که در فوق به آنها اشاره شد، کاربرد محدودی یافته‌اند. به معنای دقیق‌تر، برخلاف متون تاریخی گذشته که اغلب از شاهان صفوی در سلطنت به عنوان مرشد کامل، شاه صوفی و صاحب ولایت و هدایت در ارشاد مریدان و بهره‌مند از کرامت نام برده می‌شوند، شاه صفی در این اثر چنین چهره معناداری نیافته است. و این خود دلالت بر افول تدریجی مقام معنوی شاه صفوی به عنوان مرشد کامل در ساختار قدرت، و فاصله گرفتن از نخستین سرچشمه فکری و اندیشه‌ای صفویان یعنی تصوّف، و روی آوردن آنان به اندیشه سلطنت به عنوان میراث فکری کهن ایرانی در زمان وی می‌نماید.

دوره جدید سال چهارم، شماره اول، بهار ۱۳۸۵ (پیاپی ۳۲)

ابوالمفاخر تفرشی، چنانکه پیش از این نیز مورد تأکید قرار گرفت، در تاریخ نویسی مدافع نظریه سلطنت ایرانی است. از این روی در تمام نوشته او نشانی از نگاه نقادانه نسبت به اعمال و تصمیمات شاه صفوی ملاحظه نمی‌شود، بلکه در همه جا جانبدارانه سخن می‌گوید، و از رجال و دولتمردانی که به تیغ سیاست پادشاه گرفتار شده، همانند امام قلی خان و فرزندان او نه تنها از آنان به «ارباب فساد» یاد می‌کند، بلکه اجرای این گونه سیاست را «هرآینه موجب امنیت و رفاهیت کافه عباد» در جامعه می‌دیده است.^{۵۷} وی در کفایت و کاردانی شاه صفی در اداره کشور هرگز تردیدی به خود راه نمی‌دهد. بنا به همین عقیده در همه جا او را صاحب عقل گرانمایه، علاقمند به انتظام اوضاع جهان و جهانیان، عادل، سیاستمدار، دارای عطوفت و مرحمت، مدافع و ناشر اسلام و شعایر آن، دافع ظلم و طغیان و عدوان، و حامی ارباب علم و فضل و نقل و عقل معرفی می‌کند.^{۵۸}

از دید او شاه صفی دارای نبوغ و استعداد ذاتی شگرفی است. چنانکه پس از چهارسال سلطنت تصمیم می‌گیرد باسواد شود، و برای این کار حکیم فخرالدین احمد شیرازی را که معلّمی آگاه و توانمند بود، به استادی خود برمی‌گزیند، و در اندک زمانی «سوادخوان مکتب عقل گرانمایه» می‌شود، و در «عرض دو سه ماه سرمشق نویس دبیر عقل» می‌گردد. ذوق هنری او به خط نویسی به میزانی بود که خط نستعلیق را در مدتی کوتاه به خوبی فرا گرفت، به طوری که «نسخه خط مبارکش چشم عقل راخیره ساخت».

در کنار خط نویسی ظاهراً به نقاشی و صورتگری نیز علاقه‌ای خاص داشته و در این زمینه به پیشرفتهای قابل توجهی دست می‌یابد. چنانکه، ابوالمفاخر تفرشی در این باره می‌نویسد: «شناسایی خط و تصویرات بر استادان این فن و قتهایی رنگین می‌گیرند که چون به دیده انصاف درآورند، هر يك از آن تصرفات نمك خوان اصحاب کمالات است».^{۵۹} سپس در ادامه می‌افزاید که هنر و علم جویی او انگیزه‌ای مقطعی نبود، بلکه در همه حال به «تحصیل کمالات» می‌اندیشید، و از مجالست با اندیشمندان دینی و فرهنگی بهره می‌جست و آنان را تحت حمایت خود می‌داشت، و گاه در سفرها افراد فاضل و عالم را با خود همراه می‌کرد، و مشوّق آنان در ترویج و ماندگاری آثار دینی و مذهبی شیعه بود.^{۶۰}

مؤلف کتاب، جدا از خصوصیات هنرمندی و علم جویی شاه صفی، دو ویژگی دیگر

او را جنگجویی و عشرت طلبی برمی شمارد. از نگاه مورخ مورد گفت و گو، تاریخ نویسی دو وجه مهم دارد، نخست تشریح «جهانگشایی و مملکت گیری و صف شکنی و عدو بندی» پادشاهان است،^{۶۱} و بنا به این عقیده، او بخش اعظم مطالب کتاب حاضر را به این موضوع اختصاص داده، و کوشیده است با استناد بر دیده‌ها و شنیده‌های خود از جنگهای ایران و عثمانی، که از آغاز فرمانروایی شاه صفی به مدت یک دهه با نشیب و فراز اتفاق افتاد، شرح واقع بینانه‌ای ارائه نماید. بر این اساس شاه صفی در جنگهای آن دوره شخصیتی قهرمان گونه با شجاعتها و دلوریهای وصف ناپذیر به دست آورده که با عزم و اراده‌ای قوی و به انگیزه صیانت از سلطنت، مذهب و ایران زمین، با متجاوزین عثمانی در غرب ستیز می‌کرد. او برای از پا درآوردن ترکان و بیرون راندن آنان از ممالک محروسه ایران گاه در میدان نبرد حضور می‌یافت، و چهره در چهره با سپاهیان عثمانی می‌جنگید،^{۶۲} و گاه با اجرای سیاست زمین سوخته در سرحدات غربی ایران می‌کوشید تا قوای دشمن را نابود سازد.^{۶۳} اما با وجود اینگونه رشادتها، شاه صفوی در برابر عثمانیها مجبور به پذیرش صلح گردید و چنانکه در کتب تاریخی آمده است دولت صفوی اجباراً از حقوق سیاسی خود در بغداد و شهرهای عراق چشم پوشی کرد. اما ابوالمفاخر تفرشی در شرح این موضوع از شاه صفی چهره‌ای یک فرمانروای مغلوب را به تصویر نمی‌کشد، بلکه پذیرش صلح از طرف وی و مفاد آن که هرگز به آن نمی‌پردازد، نه از روی زبونی و دشواری در صف آرایی، بلکه به جهت جلوگیری از قتل و کشتار رعایا و «رفاهیت و امنیت کافه عبادالله و عامه خلق» بیان می‌کند.^{۶۴}

در نگاه او وجه دیگر تاریخ نویسی، توجه داشتن مورخ به مجالس شاهانه است. زیرا، «تفرج صید و شکار و گلگشت صحرا و مرغزار و بزم عشرت اساس» از ملزومات شاهی است.^{۶۵} بر همین اساس تفرشی به این مهم بیش از هر مورخ دیگری توجه نموده و در جای جای اثر خود توصیفهای دل انگیزی از مجالس بزم و تفریحات و میگساریهای شاه صفی بیان می‌نماید. این نوع مراسم عموماً در باغات برگزار می‌شد، و پیشاپیش، آن مکان را به فرشهای ابریشمی و زربفت و سایبانهای زرتاری و اطلس خطایی مزین می‌ساختند، و شاه به همراه وزراء، امراء، غلامان، قورچیان با لباسهای مرصع و پادشاهزادگان چنگیز و تیمور و ایلچیان مسیحی و افرنگ در باغ حضور می‌یافت، و در آن رامشگران به نوازندگی، و چابک دستان و صنعتگران به شنبه بازی، و پهلوانان به زور آزمایی، و سوارکاران ماهر به چوگان بازی و جرید اندازی مشغول

می شدند.^{۶۶} شکار نیز بخش دیگری از تفریحات و سرگرمیهای شاه صفی بود، و تفرشی که به نظر می رسد در این نوع مراسم حضور داشته در قالب عبارت پردازشهای ادیبانه از چگونگی آماده سازی دشت و صحرا و به دام انداختن حیوانات و پرندگان و ماهیان شرح دل انگیزی ارائه می نماید.^{۶۷}

از مطالب کتاب چنین استنباط می شود که پس از صلح با عثمانی تمایل پادشاه صفوی به خوشگذرانیها و میگساریها افزون گشت، و در تمام فصول سال در اصفهان و یا مازندران روزها را به عیاشی می گذرانید، و به قول ابوالمفاخر تفرشی در این ایام برای پادشاه «به غیر عیش و کامجویی شغلی دیگر به منصف ظهور جلوه گر نبود».^{۶۸}

سخن آخر در ارزیابی کتاب

اثر ابوالمفاخر تفرشی به رغم موجز بودن آن يك مجموعه مهم تاریخی، ادبی و اجتماعی است. البته، امتیاز کتاب به لحاظ آگاهیهای سودمندی که از اوضاع سیاسی و نظامی ایران در عهد فرمانروایی شاه صفی در اختیار قرار می دهد، افزون بر سایر اطلاعاتی است که در آن می خوانیم. اما با وجود این، از حیث ویژگیهای ادبی در نثر و نظم، و اطلاعات پراکنده اجتماعی یکی از منابع و نمونه های مهم متون فارسی سده یازدهم هجری به حساب می آید. از جمله سنتهای رایج اجتماعی که در این کتاب به تفصیل درباره آن نوشته شده، آئین چراغانی است. این آئین با شکوهی خاص در اصفهان و سایر شهرهای بزرگ، به ویژه در نوروز و شروع فصل بهار و یا به مناسبت ورود پادشاه صفوی به پایتخت و یا شهرهایی که در مسیر سیر و سیاحتها او قرار داشتند، برگزار می گردید، و عموماً با تزئین دکانها و چاربازار و کاروانسراها و دیوارهای شهر از پارچه های زربفت و اطلسی همراه بود.^{۶۹}

جدا از آئین چراغانی که نویسنده کتاب آن را یکی از علایق خاص شاه صفی برمی شمارد، دو مین مراسم که به ویژه در شهر اصفهان و در کنار رود زاینده رود برگزار می گردید، مراسم گلریزان است که از آن به «آئین سرپل» نام می برد. او در شرح این سنت، بخش مستقلی از نوشته خود را به آن اختصاص داده است، و درباره اهمیت اجرای آن مراسم که در نوروز اودئیل (۱۰۴۷ ه. ق / ۱۶۳۷ م) برگزار شده می نویسد: فرمانروای صفوی به منظور اجرای باشکوه آن، حسین خان بیگ ناظر کل را به سرکاری آن منصوب کرد. او اضافه می کند که: در آئین سرپل همه وزیران و امیران و کتاب

دفترخانه وظیفه داشتند که شرکت کنند.^{۷۰}

مورخ عهد شاه صفی از مراسم خاص دیگری یاد می‌کند که خواندنی است، و آن مراسم ازدواج گروهی و دسته جمعی دختران «حریم اجلال» با غلامان و قورچیان است که شرعاً به عقد دائمی یکدیگر درمی‌آمدند، و شاه صفی نیز «مرسومات به جهت هر یک از زوج و زوجه» تعیین می‌نمود، و همچنین برای فرزندان غلامان که به مرتبه بلوغ رسیده بودند، کله و ملا برمی‌گزید.^{۷۱}

حضور کنیزان و غلامان گرجی به عنوان یک گروه اجتماعی در جامعه ایران مطلب درخور توجهی است که از عهد شاه عباس به دنبال لشکر کشیهای متعدد به گرجستان و آوردن «اسیر بی‌شمار از دختران بکر و زنان بسیار و پسران بی‌حد و عد» توسعه روزافزونی یافت. چنانکه بنا بر اظهار ابوالمفاخر تفرشی پیش از این وقایع در کل «ایران زمین» تنها تعداد انگشت شماری از غلامان و کنیزان گرجی وجود داشتند، و تنها معدودی از اکابر دارای کنیز و غلام گرجی بودند، اما در زمان وی این گروه چندان وسعت می‌یابد که تنها بقال و آشپز هر یک ده تا بیست کنیز و غلام گرجی را در اختیار خود داشتند.^{۷۲}

افزون بر مطالب فوق، کتاب به جهت شرح حال رجال، اعم از آنکه با ساختار قدرت مرتبط بوده و یا نبوده‌اند، حاوی مطالب ارزشمندی است. البته، نویسنده فصل خاصی از کتابش را به این موضوع اختصاص نمی‌دهد، بلکه به صورتی پراکنده و در میان نوشته‌های او می‌توان با شرح حال برخی از رجال دینی، سیاسی، نظامی و ادبی آشنا شد. اما بررسی این موضوع نشان می‌دهد که نویسنده شرح حال فرهیختگان دینی، علمی و ادبی را بر نخبگان سیاسی و نظامی ارجح می‌دیده است. از این روی در کتاب حاضر می‌توان اطلاعات بیشتری درباره آنان به دست آورد. از جمله این شخصیت‌های فرهنگی عبارت هستند از: امیر محمد باقر داماد، میرزا حبیب‌الله حسینی عاملی، میرزا ابراهیم حسینی همدانی، حکیم شمس‌الدین محمدکاشانی، حکیم فخرالدین احمد شیرازی و امیر ظهیرالدین محمد تفرشی.

و برخی از رجال سیاسی و نظامی که به شرح حال آنها پرداخته شده، عبارت هستند از: میرزا طالب خان اردوبادی، میرزا محمد تقی وزیر اعظم، میرزا عبدالحسین نصیری طوسی، جانی بیگ شاملو، مرتضی قلی خان شاملو، میرزا محمد معصوم مستوفی. کتاب مورد بررسی به لحاظ اطلاعاتی که در خصوص شهرها، قریه‌ها و موقعیت

آنها، باغات، عمارت‌های دولتی و مذهبی ارائه می‌دهد، قابل توجه است. به عنوان مثال درباره خرم دشت می‌نویسد که: در سه فرسنگی شهر کاشان واقع است،^{۷۳} و یا موقعیت قریه واسفنج را در دو فرسنگی شهر تبریز تعیین می‌کند،^{۷۴} و یا دروازه طوقچی را از دروازه‌های شرقی شهر اصفهان نام می‌برد.^{۷۵} به شهرهایی چون ساوه و همدان و بغداد توجه خاصی داشته است. چنانکه توضیحات خود را با اشعاری از خواجه سلمان ساوجی، حکیم خاقانی و حکیم ابوالقاسم فردوسی که هرکدام در وصف ساوه و بغداد سروده‌اند، تکمیل نموده است.^{۷۶}

در این اثر از باغات و بساتین متعددی نام برده می‌شود. مانند باغ قوشخانه، تاج آباد، عباس آباد، باغ چشمه، چهارباغ، سعادت آباد و ابراهیم آباد. بیشتر این باغات در اطراف اصفهان قرار داشتند، و در میان عموم به جهت آراستگی آنها به گلهای رنگین بهشت برین نام یافته بودند. این مطلب در عبارات ادیبانه مؤلف انعکاس وسیعی یافته است.^{۷۷} از جمله بناها و مستحدثاتی که در اثر حاضر به شاه صفی نسبت داده شده عبارت هستند از: احداث یک خیابان در قزوین از دولتخانه تا امامزاده شاهزاده حسین،^{۷۸} نقاشی دیوار و سقف تالار بهشت در اصفهان،^{۷۹} ساختن یک تالار در اشرف مازندران،^{۸۰} تعمیر در مسجد جامع اصفهان،^{۸۱} مرمت گنبد امام علی (ع) در نجف و انتقال آب فرات به زمینهای آن منطقه،^{۸۲} تکمیل و نصب «شبكة فولاد جوهردار» در آرامگاه آن حضرت،^{۸۳} تعمیر و رسوب‌گیری نهر آب در کربلا،^{۸۴} و ساخت یک مدرسه در شهر اصفهان.^{۸۵}

تفرشی درباره چگونگی ساخت آن مدرسه می‌گوید که زمین مدرسه که شامل یک باغچه، چند خانه و حمام بود، متعلق به شیخ احمد آقا: نامی بود که در اصفهان می‌زیست. شاه صفی آن اراضی و اماکن را از وی خرید و در آن مدرسه‌ای بنا کرد، و به جهت تأمین مخارج آن، حمام و کاروانسرای همان ناحیه را وقف مدرسه نمود، و برای تأمین آب آن نیز دستور داد تا از زاینده رود نهری جدا ساخته و به داخل مدرسه منتقل کنند. آن مدرسه حجره‌های متعددی داشت و شاه صفی اداره آن را به میرزا حبیب الله حسینی صاحب مقام صدر واگذار کرد، و در همان زمان آن مدرسه دارای صد شاگرد بود که در آن به تحصیل علوم دینی اشتغال داشتند.^{۸۶}

جدا از مورد فوق، نمونه دیگری که از وقایع عهد شاه صفی می‌شناسیم و در این کتاب به آن اشاره شده «قری و مزارع و مراتع و املاک و دهاقین» متعلق به مهدعلیا

زینب بیگم، دختر شاه طهماسب اول صفوی است که قبل از مرگش در سال (۱۰۵۰ هـ. ق / ۱۶۴۰ م) تمامی آن املاک را «وقف حضرات ائمه معصومین» نمود، و تولیت آن را نیز به شاه صفی سپرد.^{۸۷} اما نویسنده موقعیت آن املاک را مشخص نمی‌کند. نگارنده امیدوار است که به زودی این متن مهم تاریخی را که نمونه‌ای دیگر از سنت تاریخ نویسی عصر صفویه با مختصات رایج در نیمه دوم آن دوره است، تصحیح و چاپ کند تا در اختیار متن پژوهان و محققان تاریخ قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای آگاهی از فهرست توصیفی منابع دوران صفوی، اعم از خطی، چاپی و تحقیقات جدید، ر. ک: جهانبخش ثواب: تاریخ نگاری عصر صفویه و شناخت منابع و مآخذ. چاپ اول، (شیراز: نوید، ۱۳۸۰)، نویسنده در این کتاب و در تقسیم بندی از منابع دوره صفوی جایی را به متون و رسایل دینی، کلامی، فلسفی، فقهی، اخلاقی، سیاسی؛ همچنین متون ادبی (نظم و نثر) و جنگها اختصاص نداده است، و تاکنون نیز در این خصوص هیچ‌گونه فهرست مستقلی تهیه و به چاپ نرسیده است.
2. A. J. Arberry, B. W. Robinson, the late E. Blochet, ...; *The chester Beatty Library, A catalogue of the Persian manuscripts and miniatures*. (Dublin Hodges Figgis & co. Ltd. 1962), Vol. III, p. 99. no. 384.
3. Yu. E. Bregel; C. A. Storey, *Persian Literature, A Bio - Bibliographical Survey*. (Muscov, 1972). Part II. p. 886. no. 741.
- همچنین، احمد منزوی؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، (تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای)، مجلد ۶، ص ۴۲۵، همچنین، همان نویسنده؛ فهرستواره کتابهای فارسی. چاپ اول، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، (۱۳۷۵)، مجلد ۲، ص ۸۷۷.
4. Giorgio Rota; *Three little - Known Persian sources of this seventeenth century*. Iranian studies, volume 31, number 2, spring (1999), pp 159 - 179.
5. *The Chester Beatty Library, A catalogue of the Persian manuscripts and miniatures*. p. 99.
۶. تاریخ شاه صفی، نسخه چستر بیٹی، برگ ۱ ب.
۷. همان، برگ ۱۳۶ الف.
8. C. A. Storey; *Persian Literature, A Bio - Bibliographical Survey*. (Luzac & Company, 1970). Vol. I. p. 313. no. 390.
9. Gustav Flügel; *Arabischen, Persischen und Türkischen Handschriften Der Kaiserlich - königlichen Hofbibliothek zu Wien*. (wien, 1865). Vol. I. pp. 260 - 261. no. 281.
- شماره ثبت اثر خطی میر محمد حسین تفرشی با عنوان مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان [شاه صفی] همراه با مجموعه‌ای از مکاتبات اداری و دوستانه در کتابخانه وین بدین شرح است: MSÖN N.F.50
10. *Persian Literature*. p. 313. no. 390.
11. Bregel; C. A. Storey, *Persian Literature...*. Part II, p. 886. no. 741.

۱۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، مجلد ۶، ص ۴۲۵۰، فهرستواره کتابهای فارسی، مجلد ۲، ص ۸۷۷.
۱۳. در این باره، بخوانید زندگانی نویسنده کتاب را در همین مقاله.
۱۴. مجله آریانا، ج ۱: ۱۲، ص ۳۰، به نقل از: C. A. Storey, *Persian Literature...* p. 886.
۱۵. سید احمد حسینی؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، زیر نظر سید محمود مرعشی، چاپ اول، (قم: خیام، ۱۳۵۷)، ج ۶، شماره ثبت ۲۳۳۹، صص ۳۱۷-۳۱۶.
۱۶. تاریخ شاه صفی، نسخه مرعشی، برگ ۱ ب.
۱۷. همان، برگ ۱۰۳ ب.
۱۸. همان، همان برگ. [...] انوکوی] حرف نخست آن به سبب آسیب دیدگی خوانده نشد.
۱۹. فهرست نسخه‌های خطی، ج ۶، ص ۳۱۶.
۲۰. تاریخ شاه صفی، نسخه مرعشی، برگ ۱۰۴ الف.
۲۱. همان، نسخه چستربیتی، برگ ۴ الف. در این مقاله اساس تحقیق بر پایه نسخه کتابخانه چستربیتی می‌باشد، و کلیه ارجاعات نیز معرف برگهای همان نسخه است.
۲۲. همان، برگ ۲۵ الف - ب.
۲۳. اسکندربیک منشی؛ تاریخ عالم آرای عباسی. تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، چاپ اول، (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷)، ج ۱، صص ۲۳۸-۲۳۷، ج ۲، صص ۱۵۰۹-۱۵۰۸.
۲۴. همان، ج ۱، ص ۲۳۷.
۲۵. همان، ج ۲، ص ۱۲۴۱.
۲۶. همان، همان جلد، همان صفحه.
۲۷. همان، همان جلد، صص ۱۱۸۸، ۱۳۲۹، ج ۳، ۱۵۹۸. طالب خان اردوبادی بار دیگر در زمان شاه صفی و در سال (۱۰۴۰ هـ. ق / ۱۶۳۰ م) به مقام وزارت اعظمی منصوب شد، و عاقبت به فرمان شاه صفی در سال (۱۰۴۴ هـ. ق / ۱۶۳۴ م) به قتل رسید. ر. ک: محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی، خلاصه السیر. به اهتمام ایرج افشار، چاپ اول، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸)، صص ۱۴۲، ۴۰، ۱۴۱، ۱۸۸.
۲۸. میرمحمدحسین تفرشی؛ مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان [شاه صفی]، نسخه خطی کتابخانه ملی اطریش - وین، شماره ثبت MSÖN.N.F.50، برگ ۲۲ الف - ب.
۲۹. تاریخ شاه صفی، برگهای ۲۰ الف، ۳۱ الف - ب، ۷۸ ب.
۳۰. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، صص ۴۳-۱۲۴۲.
۳۱. او در این باره می‌نویسد: میرعبدالغنی «به مکارم اخلاق و لطافت اوضاع موصوف بوده، احوالش به طرز عفت مطرز است و با وفور فضیلت به جودت طبع وحدت فهم بر اقران رجحان دارد و بنا بر موزونی طبیعت و شکفتگی خاطر شعری می‌گوید». امین احمدزازی؛ تذکره هفت اقلیم، تصحیح، تعلیقات و حواشی از سیدمحمدرضا طاهری «حسرت»، چاپ اول، (تهران: سروش، ۱۳۷۸)، ج ۲، صص ۱۰۶۷-۱۰۶۶.
۳۲. او در این باره می‌نویسد: میرعبدالغنی تفرشی «خاللی از فضل و حالی نبوده، از شاگردان میر ابوالقاسم کازرونی است و از مصاحبان ملا محمد صوفی، غنی تخلص داشت، مشهور است که به سبب استغنائی که به شاه عباس ماضی از او صادر شد، او را نفرین کرده، در آن وقت فوت شد». محمد طاهر نصرآبادی؛ تذکره نصرآبادی (تذکره الشعراء). مقدمه و تصحیح و تعلیقات محسن ناجی نصرآبادی، چاپ اول (تهران: اساطیر، ۱۳۷۸)، ج ۱، ص ۳۷۵.
۳۳. وی به اختصار می‌نویسد: «غنی، اسمش میرعبدالغنی از سادات رفیع‌الدرجات محال تفرش است و این رباعی از اوست...». ر. ک: لطفعلی بیگ آذر بیگدلی؛ آتشکده آذر. به اهتمام سید جعفر شهیدی، چاپ اول، (تهران: علمی، ۱۳۳۷)، ص ۲۴۰. همچنین، همان اثر، تصحیح میرهاشم محدث، چاپ اول، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸)، نیمه دوم، صص ۶۳۱-۶۳۰.

۳۴. ر.ک: مولوی محمد مظفر حسین صبا؛ تذکره روز روشن. تصحیح و تحشیه از محمدحسین رکن زاده آدمیت، چاپ اول، (تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۳)، صص ۵۸۹-۵۸۸.
۳۵. تاریخ شاه صفی، برگهای ۱۰ الف - ب، ۱۱ الف.
۳۶. همان، برگهای ۳ ب، ۴ الف - ب، ۵ الف.
۳۷. همان، برگ ۵ الف - ب.
۳۸. همان، برگهای ۲ ب، ۳ الف - ب.
۳۹. همان، برگهای ۲ ب، ۳ الف - ب، ۵ ب، ۷ ب، ۵۳ الف، ۶۷ ب، ۷۲ الف، ۷۳ ب، ۷۸ الف، ۸۶ الف، ۱۲۵ ب.
۴۰. همان، برگ ۴ الف.
۴۱. همان، برگ ۱۳۵ الف - ب.
۴۲. همان، برگهای ۱۳۵ ب، ۱۳۶ الف.
۴۳. ر.ک: اسکندر بیگ ترکمان؛ ذیل تاریخ عالم آرای عباسی. به اهتمام سهیلی خوانساری، چاپ اول، (تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۱۷).
۴۴. ر.ک: محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی؛ خلاصه السیر. به اهتمام ایرج افشار، چاپ اول، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸).
۴۵. ر.ک: خلاصه التواریخ - تاریخ صفویان. تصحیح ابراهیم دهگان، چاپ اول، (اراک: فروردین، ۱۳۳۴).
۴۶. ر.ک: ولی قلی بن داود قلی شاملو، قصص الخاقانی. به کوشش حسن سادات ناصری، چاپ اول، (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ و ۱۳۷۱).
۴۷. ر.ک: میرزا محمدطاهر وحید قزوینی، تاریخ جهان آرای عباسی، تصحیح سیدسعید میر محمدصادق، چاپ اول، (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲).
۴۸. ر.ک: محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی؛ تاریخ خلدبرین یا ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم. به اهتمام محمدرضا نصیری، چاپ اول، (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲).
۴۹. ر.ک: سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی؛ تاریخ سلطانی: از شیخ صفی شاه صفی. به اهتمام احسان اشراقی، چاپ اول، (تهران: ۱۳۶۶).
۵۰. چنانکه در ذیل وقایع یونت نیل (سال دوم حکومت شاه صفی) می‌نویسد: «... در این روزها از جانب قلعه مبارکه بغداد خبر رسانیدند که ایالت و غفران پناه صفی قلی خان حاکم عراق عرب وداع هستی کرد...» و یا در جای دیگر، موضوع چگونگی کشته شدن یوسف آقا اخته را با این عبارات آغاز می‌کند: «در این وقت که خاطر مقدس جهانگشای شاهنشاه کامکار کامبخش از تنظیم مهام عراق عرب فراغ یافت...». ر.ک: تاریخ شاه صفی، برگهای ۴۵ ب، ۴۶ الف.
۵۱. همان، برگ ۴ الف.
۵۲. همان، برگ ۸ ب. درباره سال جلوس شاه عباس یکم، ر.ک: تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۹۴. همچنین، میرزا بیگ حسن بن حسینی جنابیدی؛ روضة الصفویه. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ اول، (تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۸)، ص ۶۶۷.
۵۳. تاریخ شاه صفی، برگ ۴ الف.
۵۴. همان، نسخه مرعشی، برگ ۱۰۳ ب.
۵۵. همان، نسخه چستریتی، برگ ۵ الف.
۵۶. همان، برگهای ۵ الف - ب، ۹ الف، ۱۰۵ ب، ۱۲۳ ب.
۵۷. همان، برگهای ۴۰ ب، ۴۱ ب، ۶۱ الف - ب.

۵۸. همان، برگ ۷ الف.
۵۹. همان، برگهای ۵۹ ب، ۶۰ الف - ب، ۶۱ الف - ب.
۶۰. همان، برگهای ۱۹ ب، ۹۹ الف - ب.
۶۱. همان، برگ ۳ ب.
۶۲. همان، برگهای ۸۱ ب، ۸۲ الف.
۶۳. همان، برگ ۷۲ ب.
۶۴. همان، نسخه مرعشی، برگ ۸۸ الف. این قسمت در نسخه چسترییتی افتاده است.
۶۵. همان، نسخه چسترییتی، برگ ۳ ب.
۶۶. همان، برگهای ۷۰ ب، ۷۲ ب.
۶۷. همان، برگهای ۸۷ ب، ۸۸ الف - ب، ۸۹ الف، ۹۸ الف - ب.
۶۸. همان، برگ ۱۲۹ ب.
۶۹. همان، برگهای ۲۰ الف - ب، ۷۰ الف - ب، ۸۷ الف - ب.
۷۰. همان، برگهای ۹۲ الف - ب، ۹۳ الف - ب، ۹۴ الف.
۷۱. همان، برگهای ۱۰۲ الف - ب.
۷۲. همان، برگ ۱۰۵ الف - ب.
۷۳. همان، برگ ۲۰ ب.
۷۴. همان، برگ ۷۸ ب.
۷۵. همان، برگ ۲۰ الف. تفرشی در قسمت دیگری از کتاب خود می نویسد، دروازه طوقچی در شمال شهر اصفهان واقع است. همان، برگ ۵۷ ب.
۷۶. همان، برگهای ۲۳ الف - ب، ۳۱ الف - ب.
۷۷. همان، برگهای ۲۰ الف - ب، ۲۵ الف، ۵۸ ب، ۷۱ ب.
۷۸. همان، برگهای ۱۱۹ ب، ۱۲۰ الف.
۷۹. همان، برگ ۱۰۱ ب.
۸۰. همان، برگهای ۱۲۶ ب، ۱۲۷ الف.
۸۱. همان، برگهای ۹۶ ب، ۹۷ الف - ب، ۹۸ الف.
۸۲. همان، برگهای ۴۷ الف، ۶۸ الف.
۸۳. همان، برگ ۴۸ ب.
۸۴. همان، برگ ۵۰ الف - ب.
۸۵. همان، برگ ۹۸ الف.
۸۶. همان، همان برگ.
۸۷. همان، برگ ۱۳۰ الف.

